

برنامه‌ریزی فضایی با رویکرد پویش ساختاری-کارکردی: به- سوی پیوند جبرگرایی فضایی با انسان‌گرایی

حجت‌اله رحیمی*

۱. استادیار گروه جغرافیا، دانشگاه یزد

دریافت: ۹۵/۲/۴ پذیرش: ۹۵/۶/۹

چکیده

یکی از الزامات اساسی برای توسعه مردم و مکان‌های جغرافیایی طرح نظریه‌های برنامه‌ریزی فضایی زمینه‌محور و نقد عناصر تشکیل‌دهنده این نظریه‌ها است. براساس این چشم‌انداز اولیه، رویکرد پویش ساختاری-کارکردی نخستین گام یعنی صورت‌بندی یک رویکرد بدیل را در برنامه‌ریزی فضایی و در ارتباط با محتوای جغرافیای اجتماعی ایران برداشته است. نوشتار حاضر در پی آن است تا با روش تحلیلی، بر نحوه صورت‌بندی دو مفهوم کلیدی انسان و فضا در رویکرد فوق متمرکز شود و امکانات مفهومی آن را در برنامه‌ریزی فضایی ایران تحلیل کند. همانطور که نوشتار حاضر استدلال می‌کند مفاهیم فضا و انسان در رویکرد پویش ساختاری-کارکردی بدون ارتباط با یکدیگر مفهوم‌سازی شده‌اند. در واقع، مفهوم فضا بدون توجه به الزامات روش‌شناسی آن برای مفهوم انسان صورت‌بندی شده است. در نتیجه، در حالی که رویکرد پویش ساختاری-کارکردی از یک‌سو عینیت‌گرایی، برنامه‌ریزی نخبه‌گرایانه، رهیافت از بالا به پایین، مفهوم آستانه در اقتصاد نئوکلاسیک، شهرنشینی شتابان و جستجوی قوانین عام را از زاویه دید انسان‌گرایی نقد می‌کند، ولی از سوی دیگر، به واسطه تأکید بر جغرافیای پوزیتویستی و اقتصاد نئوکلاسیک، همان موارد موردنقد را بازتولید می‌کند. فائق‌آمدن بر گسستگی‌های مفهومی در رویکرد پویش ساختاری-کارکردی مستلزم بازتعریف تعاملی مفاهیم انسان و فضا است. اما پیش از بازتعریف این مفاهیم، بهتر است هویت جغرافیدانان و برنامه‌ریزان بر مبنای تجارب گذشته و چشم‌انداز پیش‌روی برنامه‌ریزی فضایی در ایران بازتعریف شود.

واژگان کلیدی: برنامه‌ریزی فضایی، رویکرد پویش ساختاری-کارکردی، انسان‌گرایی، جبرگرایی فضایی، ایران.



۱. مقدمه

انسان و فضا از کانونی‌ترین مفاهیم دانش جغرافیا به‌شمار می‌روند. هنتر^۱ معتقد است که انسان در مقایسه با سایر پدیده‌های جغرافیایی مهم‌تر است؛ هربرتسون^۲ نقشه مناطق طبیعی جهان را بر مبنای انسان تولید کرد (Hartshorne, 1959: 42) و هارتشورن^۳ نیز معتقد است که انسان معیار گزینش اشکال ناهمگون در مطالعات جغرافیایی است و اگرچه اصطلاح جغرافیای فیزیکی توسط کانت^۴ و همبولت^۵ به کار رفته، اما از نظر آن‌ها نیز انسان نه به‌عنوان یک موضوع فرعی بلکه به‌عنوان یک اصل برای وحدت طبیعت موردنظر است (Ibid: 48). نحوه مفهوم‌سازی فضا نیز در علوم اجتماعی بیش از همه، با تحولات درونی دانش جغرافیا پیوند خورده و مفهوم کلیدی فضا آنقدر اهمیت یافته است که ادوارد هال^۶ انسان‌شناس معروف اهمیت آن را با امور فیزیولوژیکی مقایسه می‌کند که اگرچه وجود دارند اما درباره آن‌ها صحبتی نمی‌شود (Thrift, 2009: 95). بنابراین، عجیب نیست که جغرافیای معاصر با تکیه بر این مفاهیم پیوند تنگاتنگی با مقوله برنامه‌ریزی فضایی برقرار کرده است.

باوجود این اشتباه است اگر گفته شود مطالعات جغرافیایی به‌واسطه تمرکز بر مفهوم فضا و انسان الزاماً به برنامه‌ریزی فضایی ختم می‌شود بلکه امروزه و با توجه به کثرت‌گرایی نظریه‌ای درون جغرافیا، برخی از دیدگاه‌ها اساساً، ضدبرنامه‌ریزی هستند و اگرچه برنامه‌ریزی فضایی از سال‌های پایانی قرن بیستم مجدداً مورد اقبال قرار گرفته است ولیکن شک‌گرایی پست‌مدرنیسم درباره پیش‌بینی‌ناپذیری جهان به کاهش علاقه به برنامه‌ریزی فضایی در دهه ۱۹۸۰ انجامید. آلمندینگر و گراهام^۷ با تأثیر از نگرش‌های پست‌مدرن، چارچوب فلسفی و روش‌شناختی رویکرد برنامه‌ریزی فضایی معاصر را به‌صورت موجزی با مفهوم "فضاهای نرم و مرزهای فازی" بیان کرده‌اند (Allmendinger et al, 2009: 619).

برخلاف طرح مباحث جدید در مقیاس جهانی، گفتمان غالب برنامه‌ریزی در بدنه دانشگاهی و سیاستگذاری کشور هنوز هم بر مبنای روایت‌های تجربه‌گرایی سازماندهی شده و تاکنون از ارائه یک روش‌شناسی منطبق با صورت‌بندی‌های جدید نقش‌های اساسی انسان در فضای جغرافیایی

1.Hentner

2.Herbertson

3.Hartshorne

4.Kant

5.Humboldt

6.Edward Hall

7.Allmendinger & Graham

کشور ناتوان مانده و قادر به بازتعریف مفاهیم فضا و انسان بر مبنای محتوای اجتماعی جدید نیست.

در این میان، طرح رویکردهایی مانند رویکرد پویش ساختاری-کارکردی نویدبخش گذار جغرافیای ایران از روایت‌های پوزیتویسم و پیدایش فضاهای جدید تفکر در برنامه‌ریزی فضایی است که نه کاملاً بر مبنای مطالعات تجربی پیشین، بلکه براساس درک ضرورت‌های کنونی فضای جغرافیایی کشور مطرح شده است. این رویکرد توسط دکتر عباس سعیدی^۱ (سعیدی، ۱۳۹۰؛ سعیدی، ۱۳۹۱ الف) برای انجام مطالعات جغرافیایی و برنامه‌ریزی فضایی در ایران مطرح و پیگیری شده است. نکته مغفول اما بسیار کلیدی این است که نحوه مفهوم‌سازی فضا و انسان در رویکرد پویش ساختاری-کارکردی مستقل از یکدیگر انجام گرفته و به‌طور متناقضی، از یک‌سو عینیت‌گرایی، برنامه‌ریزی نخبه‌گرایانه، رهیافت از بالا به پایین، مفهوم آستانه در اقتصاد نئوکلاسیک، شهرنشینی شتابان و جستجوی قوانین عام را از زاویه دید انسانگرایی نقد می‌کند، ولی از سوی دیگر، به‌واسطه تأکید بر جغرافیای پوزیتویستی و اقتصاد نئوکلاسیک، همان موارد موردنقد را بازتولید می‌کند. بر مبنای این چشم‌انداز اولیه، نوشتار حاضر تلاش می‌کند رویکرد پویش ساختاری-کارکردی را از جنبه‌های فلسفی و روش‌شناسی و بر مبنای دو مفهوم انسان و فضا تحلیل کرده و امکانات مفهومی آن را در برنامه‌ریزی فضایی ایران نشان بدهد. به این منظور، در ادامه ابتدا مبانی نظریه‌ای رویکرد پویش ساختاری-کارکردی معرفی خواهد شد و سپس، نحوه مفهوم‌سازی مفاهیم فضا و انسان در این رویکرد تحلیل خواهد شد.

۲. بنیان‌های مفهومی و نظریه‌ای رویکرد پویش ساختاری-کارکردی

جغرافیا در رویکرد پویش ساختاری-کارکردی علمی است که به شناسایی ساختاری-کارکردی نظام‌های فضایی می‌پردازد (سعیدی، ۱۳۹۱ الف: ۵) و برنامه‌ریزی فضایی نیز، عبارت از مجموعه فنونی است که برای قانونمند کردن و انتظام اقدامات اثرگذار بخش‌های عمومی و خصوصی بر نحوه مکان‌گزینی فعالیت‌های اجتماعی و اقتصادی در فضای دوبعدی مورد استفاده قرار می‌گیرند (سعیدی، ۱۳۸۷: ۱۴۱؛ سعیدی، ۱۳۹۱ الف: ۱۳). فرض اساسی رویکرد این است که میان اجزای ساختاری و کارکردی تمام پدیده‌های جغرافیایی نوعی پیوند تنگاتنگ و غیرقابل انکار هم به‌وجه عمودی و هم افقی برقرار است (سعیدی، ۱۳۹۱ الف: ۱۱).

۱- دکتر عباس سعیدی استاد جغرافیا در دانشگاه شهید بهشتی تهران هستند.



این رویکرد بر مبنای اندیشه منطقی-علمی ایمانوئل کانت، فلسفه دیالکتیک عینی هگل^۱، رویکرد سیستمی، پارادایم علم فضایی (نظریه‌های کریستالر^۲ و فون تونن^۳)، نظریه منطقه‌بندی-های روزانه^۴ و رلن^۵ و نظریه شبکه منطقه‌ای^۶ فریدمن^۷ و داگلاس^۸ سازماندهی شده است (سعیدی: ۱۳۹۱ الف). به همین سبب، پیش از اقدام به تحلیل رویکرد پویش ساختاری-کارکردی هر یک از دیدگاه‌ها و نظریه‌های فوق به ترتیب و به‌نحو اجمالی در سطور پیش‌رو معرفی خواهند شد. از میان رویکردهای فوق، کانت نوعی از اندیشه علمی را توسعه داد که از یک‌سو از نگرش تجربه‌گرایی گسترده‌ای آغاز می‌شود که براساس آن رخداد‌های تصادفی صرف در فضا و زمان، ماهیت قوانین طبیعت را در نهایت تعیین می‌کنند و در سوی دیگر، نقطه حرکتش از نگرش ضرورت‌گرایی خاصی است که بر اساس آن، طبیعت از روابط بین هستی‌های جهانشمولی تشکیل می‌شود که ماهیت وقوع رخدادها را در فضا و زمان تعیین می‌کنند (Stanford Encyclopedia of Philosophy, 2016). اگرچه، امروزه که نظریه‌های علمی جدید مانند فیزیک انیشتین^۹ و هندسه ریمان^{۱۰} در کنار فرایند جهانی شدن، چشم‌اندازهای جدیدی را درباره فضا و زمان گشوده‌اند، تمایل به دیدگاه‌های نسبی‌گرایی بیشتر شده است و ساختار فضایی منظم کریستالر به‌عنوان معیاری برای ارزیابی الگوهای جغرافیایی اسکان اعتبار خود را از دست داده و فضای پلاستیکی فورر^{۱۱} (Forer, 1978) تا حدود زیادی از اعتبار شش ضلعی‌های کریستالر کاسته است.

دیالکتیک عینی به مطالعه دیالکتیک اشیاء به‌مثابه یک کل می‌پردازد. فرض اصلی دیالکتیک عینی این است که همه هستی‌ها واحدهای درهم‌تنیده و گذرایی^{۱۲} از تضادهای متنوع و درهم-نفوذکننده‌ای هستند که نفی متقابل این واحدها به یک کیفیت جدید هستی منجر می‌شود. در دیالکتیک عینی واژه "همه" اشاره به تمام پدیده‌های ذهنی و غیرذهنی دارد و قائل به هیچ تمایزی میان این پدیده‌ها نیست. هم‌چنین، هستی ناهمگون است و هم به اجزاء و هم به کل اشاره دارد. جزء به‌واسطه کل و کل به‌واسطه جز وجود داشته و تغییر می‌کند. هم‌چنین، در این نگرش

1. Hegel
2. Christaller
3. Thünen
4. Everyday regionalisation
5. Werlen
6. regional network
7. Friedmann
8. Douglass
9. Einstein
10. Riemann
11. Forer
12. transient

کل به جزء و جزء به کل تبدیل می‌شود. در دیالکتیک عینی هرگونه قضاوت درباره تقدم کل بر جزء مستلزم انجام پژوهش تجربی است. بر مبنای دیالکتیک عینی همه چیز تنها به صورت موقتی پایدار است و تنها فرایند تغییر است که تداوم همیشگی دارد. هم‌چنین، تضاد منبع ثبات و تغییر نسبی در هستی‌ها است و برخلاف صورت‌بندی‌های تعین‌گرایانه از دیالکتیک که وحدت یا کثرت موجود در تضاد را به یک امر مطلق تبدیل می‌کنند، اصولاً در دیالکتیک عینی هیچکدام از این موارد نه مطلق و نه دارای اولویت نیستند، بلکه هم وحدت و هم کثرت ویژگی حرکت مستمر و دیالکتیکی هستی‌ها را تشکیل می‌دهند و در نتیجه، وحدت و کثرت تضادها جوهره دیالکتیک عینی است (Tamdgidi, 2007: 245-246).

نگرش سیستمی به برنامه‌ریزی نیز از اواسط دهه ۱۹۶۰ و عمدتاً از مجرای آثار مک‌لارین^۱ و چادویک^۲ نمایان شد. آن‌ها معتقد بودند که سیستم‌ها در همه محیط‌های طبیعی و انسانی وجود دارند و می‌توان آن‌ها را از طریق انتظام‌بخشی به روابط میان اجزاء تشکیل‌دهنده کنترل کرد. نقطه کانونی رویکرد سیستمی این است که شهرها و مناطق مجموعه‌های درهم‌تنیده‌ای از اجزاء بوده که به‌طور پیوسته در جریان هستند و برنامه‌ریزی به‌مثابه تحلیل و کنترل سیستم‌ها باید پویا و همگام با تغییر باشد (Allmendinger, 2002: 51). از نظر مک‌لارین هدف از انتظام-بخشی و کنترل فعالیت‌ها این است که آثار نامطلوب ممکن را به‌نحوی به حداقل برساند که محیط فیزیکی را منطبق با مجموعه گسترده‌ای از اهداف کلان و اهداف خاص مندرج در برنامه ارتقاء بدهد (Ibid: 54).

پارادیم علم فضایی نیز با طرد سنت ایدئوگرافیک^۳ به‌سوی کشف پدیده‌های جهان‌شمول و تأسیس نوعی از ساختارهای نظریه‌ای حرکت کرد که [انتظار می‌رفت] واقعیت‌های جغرافیایی باید با آن‌ها منطبق بشوند (Holt-Jensen, 2004: 142).

ایده منطقه‌بندی‌های روزانه نگرش جدیدی است که بیش از همه از اندیشه‌های آنتونی گیدنز^۴ متأثر است. گیدنز در مقایسه با سایر جامعه‌شناسان، تأکید بیشتری بر ماهیت ساخته‌شده، خلاقانه و نسبتاً تصادفی زندگی اجتماعی مدرن دارد (Tucker, 1998: 8) و این ایده انسان‌گرایانه را مطرح می‌کند که عامل انسانی از نیروی علی بر خوردار است (Varela, 2009: xi). ایده منطقه-بندی‌های روزانه یک رویکرد جغرافیایی به بر ساخت اجتماعی مناطق است که [...] به‌ویژه پراکتیس منطقه‌بندی‌های نمادین را با تمرکز بر جنبه‌های فضایی [...] مطرح می‌کند

1. Brian Mcloughlin

2. George Chadwick

3. Idiographic Approache

4. Giddens



(Felgenhauer, 2010: 64). به‌ویژه ایده ورلن از دو جنبه دارای اهمیت است: ۱) در حالی که بوبک و هرتکه^۱ به‌عنوان شخصیت‌های اثرگذار در سنت جغرافیای اجتماعی آلمان این گزاره را پذیرفتند که کنش انسان تا حدود زیادی توسط گروه‌های اجتماعی متأثر می‌شود و شافر^۲ نیز موازی با جغرافیدانان فرانسوی مانند دومانژن^۳ که معتقد بودند رفتار انسانی توسط روح جمعی برانگیخته می‌شود، جغرافیای اجتماعی را علم مطالعه الگوی سازمان‌یابی منطقه‌ای و فرایند شکل‌گیری فضایی نقش‌های اساسی انسان در ارتباط با گروه‌های انسانی تعریف می‌کند (Ruppert, 1984: 257). ورلن بر کنش آگاهانه فرد تأکید می‌گذارد؛ ۲) از منظر دیگر، ایده منطقه‌بندی‌های روزانه برخلاف سنت قوی پوزیتویستی در جغرافیای آلمان و با چهره‌های پرنفوذی مانند شفر^۴، کریستالر، تونن و آلفرد وبر^۵، بیانگر گذار از جستجوی قوانین جهانشمول به‌سوی تفسیر کنش‌های انسانی است.

ایده شبکه منطقه‌ای (Douglass, 1998) نیز با تأکید بر دو مفهوم منطقه و پیوستگی به‌جای مفاهیمی مانند قطب‌ها و گره‌های توسعه تلاش می‌کند از دوگانگی‌های روش‌شناختی متعارف برنامه‌ریزان درباره جدایی روستا از شهر عبور کند. هم‌چنین رویکرد فوق این قابلیت را دارد که با مفاهیم جدید برنامه‌ریزی مانند بازگشت‌پذیری اقتصادی مناطق^۶ و ایده کارآفرینی و اقتصاد چندبخشی پیوند برقرار کند. اگرچه برخی نگرانند که مفهوم بازگشت‌پذیری به‌واسطه تأکیدش بر انعطاف‌پذیری، خودهمیاری^۷ و رقابت توسط نئولیبرالیزم مورد سوء استفاده قرار بگیرد (Martin, 2012: 2) ولی واقعیت این است که در حال حاضر گفتمان غالب توسعه در بسیاری از کشورها بر مبنای گفتمان جهانی‌گرا صورت‌بندی شده است و برنامه‌ریزی فضایی باید به‌جای نادیده‌انگاری این مفاهیم، به‌نحو موثری خود را درگیر فهم پیامدهای اجتماعی این گفتمان کند. در این بخش تلاش شد تا به‌صورت گذرا مبانی نظریه‌ای رویکرد پویا ساختاری-کارکردی معرفی بشود. در بخش‌های آینده نشان داده خواهد شد که رویکردها و مفاهیم فوق چگونه در رویکرد پویا ساختاری-کارکردی صورت‌بندی شده‌اند.

1. Bobek and Hartke
2. Schaffer
3. Demangeon
4. Schaefer
5. Weber
6. Regional economic resilience
7. self-help

۳. مواد و روش پژوهش

نوشتار حاضر با استفاده از روش تحلیلی-نظری درصدد است تا نحوه مفهوم‌سازی مفاهیم کلیدی انسان و فضا را در رویکرد پویش ساختاری-کارکردی ارزیابی و تحلیل کند. رویکرد پویش ساختاری-کارکردی یکی از رویکردهایی است که در سال‌های اخیر در مطالعات جغرافیایی و برنامه‌ریزی فضایی ایران مطرح شده است. داده‌های مورد استفاده در مقاله حاضر شامل پژوهش‌هایی است که توسط دکتر عباس سعیدی در فاصله زمانی ۱۳۹۴-۱۳۴۴ و در چارچوب رویکرد پویش ساختاری-کارکردی منتشر شده‌اند (سعیدی، ۱۳۴۴؛ سعیدی، ۱۳۵۴؛ سعیدی، ۱۳۶۹؛ سعیدی، ۱۳۷۵؛ سعیدی، ۱۳۷۷؛ سعیدی و فتاح‌پور مریکی، ۱۳۸۱؛ سعیدی و طالشی، ۱۳۸۳؛ سعیدی، ۱۳۸۴؛ سعیدی، ۱۳۸۷؛ خانی و سعیدی، ۱۳۸۸؛ سعیدی، ۱۳۸۹؛ سعیدی، ۱۳۹۰؛ سعیدی، ۱۳۹۱الف؛ سعیدی، ۱۳۹۱ب؛ سعیدی، ۱۳۹۲الف؛ سعیدی، ۱۳۹۲ب؛ سعیدی و همکاران، ۱۳۹۴). برای دستیابی به اهداف موردنظر، پژوهش حاضر در سه بخش اصلی زیر سازماندهی شده است: ابتدا نحوه تأثیرپذیری رویکرد پویش ساختاری-کارکردی از پارادایم علم فضایی و اقتصاد نئوکلاسیک در نگرش به مقوله فضا تحلیل خواهد شد و در گام بعدی، نحوه مفهوم‌سازی عامل انسانی توسط رویکرد پویش ساختاری-کارکردی بر مبنای مکتب انسان‌گرایی ارزیابی می‌شود. بخش سوم پژوهش با تلفیق مباحث ارائه‌شده در دو بخش قبلی تلاش می‌کند گسستگی‌های مفهومی در رویکرد پویش ساختاری-کارکردی را نشان بدهد و با تمرکز بر چشم‌انداز پیش‌روی نظریه برنامه‌ریزی فضایی در ایران در پی آن است که مباحث کلیدی را برای بحث و پژوهش بیشتر مطرح کند.

۴. یافته‌های پژوهش

۴-۱. مفهوم فضا و انسان در رویکرد پویش ساختاری-کارکردی

۴-۱-۱. جبرگرایی فضایی: تلاش برای جستجو و تحمیل نظم کریستالری^۱

رویکرد پویش ساختاری-کارکردی در نگرش به مقوله فضا و برنامه‌ریزی فضایی از پارادایم علم فضایی که به‌طور عمده مبتنی بر مکاتب فکری پوزیتویسم و اقتصاد نئوکلاسیک است، پیروی می‌کند. این راهبرد سبب می‌شود که روایت‌های تجربه‌گرایی علم مبتنی بر پیش‌بینی‌پذیری جهان اجتماعی، توجه ناکافی به فرایند تغییر اجتماعی، عینیت‌گرایی و پذیرش فضای جغرافیایی

۱. در این نوشتار به‌جای واژه‌های نظم سلسله‌مراتبی یا نظم فضایی از واژه نظم کریستالری استفاده می‌شود تا بر ابعاد ذهنی نظریه مکان مرکزی تأکید بیشتری بشود.



همگون و بی‌توجهی به تفاوت‌های جغرافیایی در کانون این رویکرد قرار بگیرد و ابعاد اجتماعی و اکولوژیکی را در دانش جغرافیا و حرفه برنامه‌ریزی فضایی نادیده بگیرد.

رویکرد پویای ساختاری-کارکردی بیش از هر چیز از دیدگاه‌های جغرافیای اجتماعی آلمان، به‌ویژه آراء بوبک و کریستالر متأثر است. کریستالر به‌همراه بوبک در دهه ۱۹۲۰-۱۹۳۰ یک جغرافیای اجتماعی و اقتصادی ساختاری-کارکردی را تأسیس کردند (Ahamer, 2012: 317). بوبک هدف جغرافیای نوین را بررسی عرصه‌های ساختاری-کارکردی می‌داند (سعیدی، ۱۳۶۹: ۱۲). دانشمندان علوم فضایی مانند کریستالر نیز در دهه ۱۹۵۰-۱۹۶۰ معتقد بودند که تبیین مجموعه‌ای از حوادث اثبات می‌کند که الگوهای فضایی از قوانین دارای قابلیت تعمیم گسترده برخوردار هستند (Ahamer, 2012: 317).

رویکرد پویای ساختاری-کارکردی معتقد است که شناخت ساختار از طریق سیمای بیرونی و شناسایی چهره درونی از طریق کارکردها امکان‌پذیر است (سعیدی، ۱۳۶۹: ۱۲). اگرچه ساختار، براساس اندیشه‌های کانت و هگل، یک مفهوم ذهنی است اما واقعیت این است که دوگانگی ساختار-کارکرد در رویکرد مزبور به تجسم‌بخشی ساختار انجامیده است. ساختارها در چهره بیرونی آنقدر شفاف ظاهر نمی‌شوند تا ذهن جغرافیدان آن‌ها را بدون هیچ خطایی بازتاباند بلکه بیشتر در ذهن پژوهشگر ساخته می‌شوند. خوشبختانه رویکرد پویای ساختاری-کارکردی ابعاد ذهنی ساختارها را می‌پذیرد و معتقد است که ساختار هم با ساختارها و کارکردهای ذهنی و هم با ساختارها و کارکردهای عینی مرتبط است (سعیدی، ۱۳۹۱ الف: ۵، سعیدی و همکاران؛ ۱۳۹۴: ۱۰). باوجود این، برخلاف رویکرد پویای ساختاری کارکردی (سعیدی، ۱۳۹۱ الف: ۶) این نوشتار معتقد است که الزاماً بین ساختارها و کارکردهای عینی و نحوه ادراک جغرافیایی این ساختارها توسط افراد و گروه‌های اجتماعی پیوستگی و همبستگی اجتناب‌ناپذیری وجود ندارد. باید اشاره شود که عدم انطباق درک ذهنی افراد با ساختارهای عینی شده بیش از آنکه به‌عنوان یک عامل محدودکننده برای انجام مطالعات جغرافیایی در نظر گرفته بشود باید به‌مثابه شرطی برای کنش آزادانه افراد تفسیر شود.

رویکرد پویای ساختاری-کارکردی با تأثیر از مفهوم روابط متقابل در نظریه سیستمی تأکیدی زیادی بر این گزاره دارد که می‌توان با کاستن از یک جزء و افزودن بر جزء یا اجزای دیگر به دگرگونی دلخواه رسید (سعیدی، ۱۳۹۱ الف: ۴؛ سعیدی، ۱۳۹۰: ۱۳؛ سعیدی، ۱۳۶۹: ۱۵؛ سعیدی، ۱۳۹۲ الف: ۱۴-۱۵) ولی واقعیت این است که توانایی درک روابط موجود با توانایی پیش‌بینی روابط آینده بسیار متفاوت است و استخراج روابط آینده براساس روابط کنونی امری

پرچالش است. ایجاد بزرگراه‌ها می‌تواند باعث کاهش یا افزایش ترافیک بشود و افزایش حمایت‌های مالی دولت ممکن است به افزایش یا کاهش تعداد فقرا بینجامد. بنابراین، دقیقاً نمی‌توان پیش‌بینی کرد که برهم‌کنش‌های مزبور از نظر تجربی سبب تغییر در کدام اجزا خواهند شد و میزان و شدت دقیق و کمی تغییرات چگونه است. به‌همین سبب، برخلاف رویکرد پویش ساختاری-کارکردی (سعیدی، ۱۳۹۰: ۱۴)، این نوشتار معتقد است که پدیده‌های فضایی حتی اگر تماماً هم قاعده‌مند باشند ولی نمی‌توان آن‌ها را دقیقاً پیش‌بینی کرد. اکنون که فیزیکدانان آموخته‌اند که با کنش‌های تبیین‌ناپذیر و بدون قطعیت الکترون‌ها زندگی کنند، دانشمندان علوم اجتماعی و روانشناسی که هرگز به قطعیت مطلق نزدیک نشده‌اند، لزومی ندارد که به‌واسطه عدم بیان کمی پیش‌فرض‌های اساسی پژوهش خود وحشت کنند (Hartshorne, 1959: 154).

موضوع چالش‌برانگیز دیگری که در رویکرد پویش ساختاری-کارکردی وجود دارد مسئله آشتی‌ناپذیری دیالکتیک عینی هگل با نظریه سنتی سیستم‌ها است. با توجه به این که یکی از گزاره‌های اصلی دیالکتیک عینی هگل فرایند تغییر پیوسته پدیده‌ها است و همواره این امکان وجود دارد که کل به جزء و جزء به کل تبدیل شود (Tamdgidi, 2007: 245-246) جستجوی نظام‌ها و قاعده‌های جهانشمول، باثبات و قابل پیش‌بینی که موردعلاقه نظریه سیستم‌ها است، با چالش مواجه می‌شود و از سوی دیگر، حفاظت و پایداری از نظم سلسله‌مراتبی که موردعلاقه نظریه مکان‌مرکزی کریستالر و رویکرد پویش ساختاری-کارکردی (سعیدی، ۱۳۹۲ الف: ۱۲؛ سعیدی و همکاران، ۱۳۹۴: ۱۱) است، نیز امری متغیر و بی‌ثبات تلقی می‌شود.

هدف رویکرد پویش ساختاری-کارکردی از اصلاح نظام فضایی (سعیدی، ۱۳۹۲ ب: ۱۶) و ایجاد دگرگونی مثبت از طریق تحول ساختاری در کلیت نظام مکانی فضایی (سعیدی، ۱۳۹۰: ۱۴) دستیابی به شبکه‌ای منظم و سلسله‌مراتبی از واحدهای سکونتگاهی و حفاظت و پایداری از این نظم سلسله‌مراتبی است (سعیدی، ۱۳۹۲ ب: ۱۲). در واقع هدف این است که جهان بیرونی مطلقاً و به‌عنوان یک ضرورت با طرح ایده‌آل کریستالر منطبق بشود. هم‌چنان که کریستالر نیز در سال ۱۹۴۰ در برنامه‌ریزی منطقه Warthegau می‌نویسد: [...] **مطلقاً ضروری** است که یک شهر جدید با حداقل ۲۵۰۰۰ نفر در این منطقه ساخته شود (Barnes, 2012: 16). بی‌دلیل نیست که کشورهای توسعه‌یافته در رویکرد پویش ساختاری-کارکردی با شبکه منظم و سلسله‌مراتبی توصیف می‌شوند و دنیای توسعه‌نیافته به‌دلیل عدم انطباق با شبکه شهری دنیای توسعه‌یافته به‌مثابه شبکه درهم‌ریخته، از هم‌گسسته و بی‌نظم معرفی می‌شود (سعیدی، ۱۳۷۵، ۶۷) و این نکته کلیدی را از پیازه^۱، روانشناس معروف، نادیده می‌گیرد که هر کسی ریتم خاص

1. Piaget



خودش را دارد و شناسایی این ریتم‌ها کار آسانی نیست. ریتم بهینه هرگز موضوع یک تحقیق کامل نیست (Bringuier, 1980: 60). گواين که رویکرد پویای ساختاری-کارکردی فرایند توسعه را بر روی دشت جغرافیایی همسانی قرار می‌دهد (Pike et al., 2007: 1258). این ایده به‌طور ضمنی بیانگر نوعی ایده تکامل‌گرایی است که معتقد است دنیای توسعه‌نیافته باید پیرو نظم فضایی دنیای توسعه‌یافته باشد و نیز بیانگر نوعی ایده جبرگرایی فضایی است که براساس آن، نظم کریستالری به‌عنوان یک سازوکار علی و به‌مثابه معیاری برای سنجش توسعه فضایی عمل می‌کند. جبرگرایی فضایی معتقد است که می‌توان مسائل اجتماعی را با سازمان‌دهی فضا حل کرد (De Filippis, 2013: 70). باید توجه داشت که اصولاً مسئله اساسی مسئله تمایز میان ساختارهای بی‌نظم و منظم نیست بلکه سوال اصلی این است که آیا نظریه مکان مرکزی کریستال می‌تواند نظریه معتبری برای تمایزگذاری میان ساختارهای فضایی بی‌نظم و منظم در زمینه‌های جغرافیایی و تاریخی متفاوت باشد.

هم‌چنین، این پرسش مطرح می‌شود که آیا برنامه‌ریزان مجازند نگاه مردم روستایی را به بهانه حفاظت و پایداری از نظم کریستالری (سعیدی، ۱۳۹۲: ۱۲) و تنها از طریق ارائه خدمات عمومی مصرفی از توجه به پدیده مهاجرت به کلان‌شهرها منحرف کنند؟^۲ پیش از تدارک هر پاسخی برای این پرسش اساسی باید دانست که کلان‌شهرها ثروت‌های ملی هستند و همه افراد یک کشور حق دارند از پتانسیل‌ها و مزیت‌های موجود (به‌ویژه مزیت‌های اقتصادی) در آن، به‌ویژه زمانی که بخش عمده‌ای از بازار کار و خدمات و تسهیلات با کیفیت بالا در این مراکز متمرکز شده‌اند، استفاده کنند. تمام مشکلات موجود در کلان‌شهرها ناشی از عدم انطباق شبکه سکونتگاهی کشور با نظم کریستالری نیست، بلکه ریشه بسیاری از آن‌ها در فرهنگ حکمروایی کلان‌شهرها نهفته است. سعادت و بهروزی مردم در برنامه‌ریزی فضایی معاصر مهم‌تر از سعادت مکان‌ها است و به تعبیر گلاسون^۳، اهمیت مکان‌ها ناشی از اهمیت مردم است (Glasson, 2007: 78).

بنابراین، اعتبار پارادایم علم فضایی هرگز در قابلیت پیش‌بینی پدیده‌های اجتماعی نیست و اصولاً قرار نیست که فضای جغرافیایی براساس این مدل‌ها منظم یا بی‌نظم معرفی بشوند و در راستای انطباق با این مدل‌ها دستکاری و کنترل بشود. از منظر گریگوری^۴ این نوع نگرش ابزارگرایی به مدل‌های فضایی از اقتصاد نئوکلاسیک به‌عاریت گرفته شده است (Holt-Jensen,)

۲. نظریه مکان مرکزی کریستال یک نظریه مبتنی بر ارائه خدمات مصرفی (بازار، حمل و نقل و خدمات اداری-سیاسی) به جامعه است و کارکردهای صنعتی-تولیدی در نظریه او نادیده گرفته شده است.

3. Glasson

4. Gregory

143: 2004). به‌زعم هاروی کمی‌گرایی و پارادایم علم فضایی در جغرافیای آمریکا در واقع اتخاذ یک حرکت استراتژیکی برای گریز از سوءظن سیاسی‌ای بود که در علوم اجتماعی و در دوران مک‌کارتی^۵ اتفاق افتاد (Ibid: 143). از آن پس، اگرچه مشارکت جغرافیدانان در برنامه‌ریزی بیشتر شد، ولی اکثر پژوهشگران از الزامات سیاسی این حرکت کاملاً آگاه بودند. افزون بر این، هیچ توافقی درون پارادایم علم فضایی در میزان و درجه جهانشمولی این قوانین وجود نداشت (Ibid: 143). می‌توان گفت جغرافیدانان به‌نحو کنایه‌آمیزی به‌همان نسبت که در برنامه‌ریزی مشارکت کرده‌اند، مردم را از مشارکت در برنامه‌ریزی بازداشته‌اند.

اگرچه زندگی اجتماعی دارای واقعیت‌های اقتصادی نیز هست و عملکردهای شهری را نمی‌توان فارغ از مفهوم اقتصاد مقیاس مکان‌یابی کرد، ولیکن تأکید بر این موضوع که فهم نظام‌ها به‌صورت سلسله‌مراتبی قابل‌فهم است (سعیدی، ۱۳۹۱: ۱۲) این ایده را متداعی کند که شهرهای بزرگتر در مقایسه با روستاها و شهرهای کوچک افزون بر پتانسیل‌های بالا از نظر انباشت سرمایه و پول، از منزلت اجتماعی بالاتری نیز برخوردار هستند. در حالی که واقعیت‌های اقتصادی نباید ما را به این نتیجه رهنمون کند که مراکز شهری از منزلت اجتماعی بالاتری هم در مقایسه با روستاها و شهرهای کوچک برخوردارند. جبرگرایی فضایی-اقتصادی مستتر در نظریه کریستالر ممکن است به نادیده‌انگاری جوامع و سکونتگاه‌های کوچکتر از نظر اجتماعی و فرهنگی بینجامد. بنابراین باید در نظر داشت که تقسیم کار کالبدی-اقتصادی نباید به حمایت از تشکیل یک سلسله‌مراتب اجتماعی-فضایی ختم بشود. هم‌چنین باید به این موضوع توجه داشت که به‌دلیل پیوستگی میان‌مقیاسی و ماهیت ذاتاً چندمقیاسی مکان‌ها، موفقیت شهرها نیازمند روستاهای موفق هستند.

اگرچه رویکرد پویش ساختاری-کارکردی مدعی است که نظام فضایی را در کلیت آن و در تعاملی چندبعدی و بسیار پیچیده بین اجزای گوناگون محیطی-اکولوژیک و اجتماعی-اقتصادی مورد مطالعه قرار می‌دهد (سعیدی، ۱۳۹۱ الف: ۱۲) اما از سوی دیگر، به تبعیت از پارادایم علم فضایی و همانند کریستالر، تمام پستی‌ها و بلندی‌ها را کنار می‌گذارد و زمین را مسطح تصور کرده و برنامه‌ریزی فضایی را در یک فضای دوبعدی تعریف می‌کند (سعیدی، ۱۳۸۷: ۱۴۱). مسئله این است که تعریف برنامه‌ریزی فضایی در چارچوب فضای دوبعدی به نادیده‌انگاری ابعاد محیطی-اکولوژیک منجر می‌شود و دامنه مطالعات جغرافیایی را بسیار محدود می‌کند. هارتشورن با دقت تمام اهمیت توجه به کلیت نظام فضایی را در مطالعات جغرافیایی مطرح کرده و بیان

5. McCarthy



می‌کند که اگرچه کانت، همبولت و ریتز^۶ همگی بر مفهوم سطح زمین به عنوان محدوده مطالعه جغرافیا تأکید داشتند اما اصطلاح قانع‌کننده‌ای برای آن چه مورد نظر این جغرافیدانان بوده، وجود ندارد. هارتشورن محدوده مطالعات جغرافیایی را براساس نظر کیوینگ^۷ شامل پوشش اتمسفری و پوسته زمین و تا آن‌جا که سطح زمین را مستقیماً تحت تأثیر قرار می‌دهند، تعریف می‌کند (Hartshorne, 1959: 23). توسعه هم‌چنان که در رویکرد اگروپلیتن بر آن پافشاری می‌شود، می‌بایستی با محدودیت‌های اکولوژیکی همساز باشد (سعیدی، ۱۳۹۲ الف: ۱۹). بنابراین، ما برای گنجاندن ابعاد محیطی-اکولوژیکی در مطالعات و برنامه‌ریزی فضایی نیازمند تحلیل در قالب فضاهای سه‌بعدی و تبیین تحول تاریخی این فضاها هستیم.

مسئله‌ای که رسالت اخلاقی جغرافیدانان را بیش از پیش مطرح می‌کند این است که دگرگونی ساختارهای جغرافیایی، مثلاً براساس نظام فضایی کریستالری، همانند تغییر پدیده‌های اجتماعی به هیچ‌وجه به تندی انجام نمی‌پذیرد، بلکه باید در ارتباط با تمامی جنبه‌های فرایندها-ساختارها اصل مقاومت مورد توجه قرار گیرد (شافر، ۱۳۶۸: ۶). ساختارهای ذهنی-فضایی زمانی که از کالبد عینی برخوردار شوند در برابر تغییرات آینده مقاومت نشان می‌دهند و درگیر جغرافیای قدرت می‌شوند. بنابراین در مواجهه با تئوری‌های جغرافیایی باید محتاط بود. جغرافیدانان مجاز نیستند جامعه‌ای را که از جبر ساختارهای طبیعی رها شده به درون ساختارهای ذهنی خودشان (ساختار ذهنی کریستالری) گرفتار کنند.

۲-۱-۴. فراسوی نظم کریستالری: برنامه‌ریزی انسان‌گرا در سایه جبرگرایی فضایی

اگرچه رویکرد پویا ساختاری-کارکردی با تأکید بر الگوهای پوزیتویستی فضا و انسان اقتصادی-عقلانی به جبرگرایی فضایی منتهی می‌شود و معتقد است که شرط دستیابی به توسعه این است که رفتار فرد باید در چارچوب‌های هنجارین ارائه‌شده از سوی این پارادایم‌ها تنظیم شود. با وجود این، به‌واسطه تأکید بر ابعاد ذهنی درک فضا، نقش یادگیری در توانمندسازی افراد، توجه به توسعه پایدار، روستاگرایی و توجه به ارزش‌های فرهنگ آن و در نهایت تلاش برای اصلاح ساختارهای فضایی در راستای توسعه انسانی از رویکردهای انسان‌گرایی نیز بی‌تأثیر نبوده است. به‌طور کلی، تأثیرپذیری رویکرد پویا ساختاری-کارکردی از انگاره‌های انسان‌گرایی از مجرای نظریه شبکه منطقه‌ای و ایده منطقه‌بندی‌های روزانه صورت پذیرفته است. جغرافیای انسان‌گرا

6.Ritter

7.Kiving

به‌ویژه با آثار جغرافیدانانی مانند وای‌فو توان^۸، آن بوتیمر^۹، ادوارد رلف^{۱۰}، دیوید لی^{۱۱} و ماروین ساموئل^{۱۲} شناخته شده است. ارائه تعریف واحدی از جغرافیای انسان‌گرا وظیفه دشواری است و شامل گستره بسیار زیادی از پژوهش‌ها از تأکید بر ذهنیت انسانی در مقابل عینیت‌گرایی علمی، کشف ارزش‌ها و نگرش‌های انسانی، زیبایی‌شناسی چشم‌انداز، اهمیت عاطفی مکان در تعیین هویت انسانی تا طرح مسائل اجتماعی و زیست‌محیطی و دغدغه استحاله شدید فرهنگ را شامل می‌شود (Buttimer, 1999: 105). انسان‌گرایی یک سبک زندگی اخلاقی و دموکراتیک است که حقوق و مسئولیت‌پذیری موجود انسانی را در شکل‌دهی و معنا بخشی به زندگی خودش به رسمیت می‌شناسد. انسان‌گرایی با تکیه بر خرد و جستجوی آزاد از مجرای ظرفیت‌های انسانی، از ساخت یک جامعه انسانی از طریق اخلاقیاتی که بر ارزش‌های انسانی و طبیعی استوار است، حمایت می‌کند (Copson and Grayling, 2015: 6). انسان‌گرایی با ارائه یک مدل انسانی که براساس آن، انسان به‌مثابه عاملی آگاه نگریسته می‌شود که از احساسات، کمالات و نیت-مندی‌هایی برخوردار است که رفتار او را متأثر می‌کند، از مدل‌های حیوانی یا ماشینی متمایز می‌شود. رشد انسانی، خودشکوفایی، خودتعیین‌کنندگی^{۱۳}، هماهنگی میان احساسات درونی و اظهارات بیرونی و همدلی^{۱۴} از دغدغه‌های انسان‌گرایی هستند (Wandersman, 1978: 10).

اگرچه بر مبنای نگرش‌های پوزیتیویستی هدف توسعه علوم تجربی این است که محیط شناخته‌شده را تا جایی که امکان‌پذیر است شبیه محیط واقعی شناسایی کند، ولیکن از نظر انسان‌گرایی این هدف امکان‌پذیر نیست. انسان‌گرایی بر روی کنش فردی متمرکز می‌شود و هدف این است که رخدادهای و افکاری را درک کند که بستر کنش‌های تولیدکننده تجربه‌ها هستند. در انسان‌گرایی پژوهش‌گر نقش یک چالش‌گر^{۱۵} را ایفا می‌کند که مشوق تفکر و تفکر بازتابی است و آگاهی و آگاهی متقابل هدف کلیدی آن است (Holt-Jensen, 2004: 121).

اولسون^{۱۶} رویکرد انسان‌گرایانه را اساساً در تقابل با علم فضایی می‌بیند. زیرا درحالی‌که پارادایم علم فضایی در آرزوی ساخت رسمی دانش است، پارادایم انسان‌گرایی درصدد نمایش خلاقانه آن است (Holt-Jensen, 2004: 121). رویکرد پویای ساختاری-کارکردی نیز معتقد است که فضا ساخته ذهن انسان است و آنچه فضای اجتماعی را می‌سازد، خود زاینده نحوه ادراک واقعیت‌ها

8. Yi-Fu Tuan

9. Anne Buttimer

10. Edward Relph

11. David Ley

12. Marwyn Samuels

13. self-determinism

14. compassion

15. provocateur

16. Olsson



توسط گروه‌های انسانی [...] است (سعیدی، ۱۳۹۱ الف: ۵؛ سعیدی و همکاران، ۱۳۹۴: ۱۰). این رویکرد بیان می‌کند که با ساخت‌ها و کارکردهای ذهنی و عینی سروکار دارد (سعیدی، ۱۳۹۱ الف، ۵) و معتقد است که اگرچه ساخت‌های کالبدی دارای ماهیت عینی و ملموس هستند، اما ادراک آن‌ها ملهم از ذهنیات افراد و گروه‌های انسانی بوده (سعیدی، ۱۳۹۱ الف: ۵) و اشکال فضایی حاصل عملکرد ساخت‌ها و کارکردهای عینی و نحوه درک مکانی فضایی افراد و گروه‌ها از این ساخت‌ها و کارکردها است (سعیدی ۱۳۹۱ الف: ۶). با وجود این نگرش، رویکرد پویا ساختاری-کارکردی عامل انسانی را در تعریف جغرافیا به عنوان علم مطالعه رابطه میان انسان و محیط حذف می‌کند و جامعه و صورت‌بندی‌های آن را به عنوان جایگزین معرفی می‌کند، زیرا به تبعیت از رویکرد جغرافیای ساختارگرای بویک معتقد است که انسان مفهومی عام و مطلق ولی جامعه امری واقعی است و براین باور است که انسان مغلوب صورت‌بندی‌های اجتماعی است. درحالیکه براساس رویکرد انسان‌گرایی این انسان [و نه جامعه] است که هویت خاص یک کشور را منطبق بر استفاده‌های خودش شکل می‌دهد (Barnes, 2011: 149).

با وجود این، اگرچه انسان بر مبنای سنت جغرافیای اجتماعی ساختارگرا هیچ‌گاه [...] به صورت مجزا عمل نمی‌کند، بلکه درون مجموعه‌ای از روابط اجتماعی معین به واکنش دست می‌زند (شافر، ۱۳۶۸: ۵) ولیکن رویکرد پویا ساختاری-کارکردی با طرح ایده جدید منطقه‌بندی‌های روزانه و ایده شبکه منطقه‌ای به‌سوی رویکردهایی تمایل دارد که تکیه بیشتری بر کنش فردی دارند. تأثیرپذیری رویکرد پویا ساختاری-کارکردی از ایده‌های مذکور بیانگر فاصله‌گیری آن از جغرافیای ساختارگرا، پارادیم علم فضایی و اقتصاد نئوکلاسیک است. اگرچه تاکنون شواهد تجربی درباره چگونگی به‌کارگیری ایده منطقه‌بندی‌های روزانه و ایده شبکه منطقه‌ای در بستر جغرافیای اجتماعی ایران ارائه نمی‌کند.

یکی از وجوه جغرافیای انسان‌گرا این است که کنش‌گران جغرافیایی تنها به عنوان عاملین اقتصادی نبوده، بلکه هم‌چنین در جستجو و تقویت موجودیت فرهنگی و اخلاقی خود نیز هستند (Entrikin and Tepple, 2006: 31). رویکرد پویا ساختاری-کارکردی نیز، علیرغم تأثیرپذیری از مفهوم آستانه در نظریه مکان مرکزی، با انتقاد از بدنه سیاستگذاری و برنامه‌ریزی معتقد است که برخی از کارشناسان، روستاییان را [...] با بهانه عدم برخورداری از آستانه‌های لازم برای دریافت خدمات گرد هم آورده‌اند (سعیدی، ۱۳۷۷: ۲۱). هم‌چنین بر این باور است که روستای پراکنده [و خارج از قاعده و نظم کریستالری] نشان داده‌اند که در بسیاری موارد بهترین و مناسب‌ترین شکل تجلی انطباق با منابع پراکنده سرزمین به‌شمار می‌روند و با تأکید بر رفتار مکانی-فضایی و اجتماعی-اقتصادی خاص خود، در دشوارترین شرایط نیز به بقا ادامه داده‌اند

(سعیدی، ۱۳۷۵: ۷۵). بنابراین، رویکرد پویش ساختاری-کارکردی معتقد است که موجودیت چشم‌اندازهای روستایی را نباید به هویت‌های اقتصادی صرف فروکاست. هم‌چنین، برنامه‌ریزی انسان‌گرا معتقد است که اصلاح ساختارهای فضایی به‌صورت خودکار مردم را منتفع نمی‌سازد. زیرا به‌مثابه یک ابزار توانمندسازی مردم برای تغییر یا درگیر شدن با ساختار برنامه‌ریزی عمل نمی‌کنند (Padawangi, 2014: 26). افزون بر این، برنامه‌ریزی انسان‌گرا معتقد است که فرایندهای تضعیف‌سازی^{۱۷} از مجرای دخالت‌های دولتی بر خلاقیت‌های جوامع محلی سایه می‌افکند (Padawangi, 2014: 26). رویکرد پویش ساختاری-کارکردی نیز فرایندهای متعارف برنامه‌ریزی را به سبب ماهیت تصدیگری، نگرش از بالا به پایین و عدم توجه به نقش و مشارکت مردم ذینفع در تعیین مسیر برنامه‌های توسعه نقد می‌کند (سعیدی، ۱۳۹۲: ۱۲). رویکرد پویش ساختاری-کارکردی همانند انسان‌گرایی، برگزاری دوره‌های آموزشی را برای تجهیز، توانمندسازی و روحیه خوداتکایی جوامع (سعیدی، ۱۳۸۳: ۲۰) شرط دستیابی به توسعه پایدار می‌داند. درحالی‌که براساس نظریه مکان مرکزی کریستالر، اصولاً برنامه‌ریز به منظور آگاهی از نیازهای جامعه، ضرورتی برای رجوع به جامعه ندارد و براساس یک نظم سلسله‌مراتبی می‌تواند دقیقاً پیش‌بینی کند که در هر سطح چه تعداد سکونتگاه، با چه جمعیتی و با چه نیازهایی باید وجود داشته باشد. در واقع رویکرد پویش ساختاری-کارکردی به‌گونه‌ای متناقض، با نقد مفهوم آستانه و برنامه‌ریزی از بالا به پایین به ضد خود تبدیل می‌شود و حالت خودانتقادی می‌گیرد!

رویکرد پویش ساختاری-کارکردی را به این سبب که به‌دنبال اصلاح ساختارهای فضایی (سعیدی، ۱۳۹۱الف: ۱۳؛ سعیدی و همکاران، ۱۳۹۴: ۱۲) و ایجاد دگرگونی مثبت در کلیت نظام فضایی (سعیدی، ۱۳۹۰: ۱۴) است می‌توان نوعی رویکرد انسان‌گرایی در نظر گرفت. با وجود این، آنچه مغفول می‌ماند این است که هر گونه دگرگونی مستلزم تغییر جغرافیای قدرت بوده و برنامه‌ریزی را الزاماً با مسئله قدرت پیوند می‌دهد. رویکرد پویش ساختاری-کارکردی به این نتیجه رسیده است که کلید فهم ساخت‌های عینی را باید در ساخت‌های ذهنی جستجو کرد. اما از این واقعیت فراتر نمی‌رود و از برقراری پیوند میان تجربه‌های فردی، امر ذهنی و فرایند شکل‌گیری معنا از صافی قدرت باز می‌ماند. برنامه‌ریز باید به‌عنوان یک قاعده روش‌شناختی همواره این سوال کلیدی را مطرح کند که هر گونه اصلاح ساختارهای فضایی از نظر کدام افراد، گروه‌های اجتماعی و فضاهای جغرافیایی مورد نظر است. این سوال کلیدی ما را از اصلاح ساختارهای فضایی به

17. disempowerment process



سبک کریستالری به سوی برنامه ریزی انسان گرا رهنمون می کند و جنبه انتقادی را به برنامه ریزی فضایی خواهد افزود.

رویکرد پویش ساختاری-کارکردی به دلیل توجه به هزینه های اجتماعی و زیست محیطی (سعیدی، ۱۳۷۷: ۱۹)، احترام به سنت های گوناگون و متنوع فرهنگی (سعیدی، ۱۳۹۲: ۱۸) و روستاگرایی (سعیدی و طالشی، ۱۳۸۳: ۱۴) بار دیگر خصلتی انسان گرا به خود می گیرد و بر همین اساس، بر این باور است که قابل زیست کردن عرصه های زندگی برای نسل های فعلی و آینده مهم ترین هدف برنامه ریزی فضایی و توسعه پایدار است (سعیدی، ۱۳۷۷: ۱۹). انسان گرایی را نیز باید به مثابه تلاش جمعی دولت، جامعه مدنی، بخش خصوصی و افراد انسانی دانست که به طور برابر مسئول دستیابی به ارزش های انسانی و طراحی و اجرای خلاقانه رویکرد انسان گرایی در یک جامعه پایدار و بر مبنای توسعه زیست محیطی، اجتماعی و اقتصادی هستند (d'Orville, 2015: 90). بر مبنای این چشم انداز نظری، در سال های اخیر مفهومی با عنوان بوم-انسان-گرایی^{۱۸} وارد متون توسعه پایدار شده است (Michnowski, 2008). علیرغم نگرش مثبت رویکرد پویش ساختاری کارکردی به مقوله توسعه پایدار، واقعیت این است که قانونی بودن پیش-فرض اساسی نظریه مکان مرکزی، یعنی پیش فرض فضای جغرافیایی همگون، باعث می شود که در مطالعات تجربی انجام شده در چارچوب رویکرد پویش ساختاری کارکردی، جای اندکی برای توجه به بوم-انسان گرایی فراهم بشود.

۵. نتیجه گیری: چشم انداز پیش روی برنامه ریزی فضایی در ایران

رویکرد پویش ساختاری-کارکردی مبانی نظریه ای و پژوهش های تجربی مناسبی را برای امر پژوهش، نظریه پردازی و نقد برنامه ریزی فضایی در ایران فراهم آورده است. ما فکر می کنیم که بهتر است نظریه ها را به این سبب تحلیل کنیم که چارچوبی برای درک و تفکر بیشتر فراهم می کنند. خلاصه کلام، نگرش نوشتار حاضر نه ابطال آن دیگری و نه اثبات خود است، بلکه تنها هدف اصلی جستجوی روزه های برای طرح مسئله و تفکر بیشتر درباره برنامه ریزی فضایی و آینده آن در ایران است.

رویکرد پویش ساختاری-کارکردی از یک سو با اطمینان از رویکرد مأخوذ خود، به دنبال پیش-بینی دقیق (سعیدی، ۱۳۹۱ الف: ۴) است؛ بر تقدم تئوری بر عمل (تئوری بنیاد علم) تأکید می گذارد (سعیدی، ۱۳۹۰: ۹)؛ بر قانونمندی تمام پدیده ها (سعیدی، ۱۳۹۰: ۱۴)، جدایی محقق

18. Eco-Humanism

از موضوع مطالعاتی‌اش با استمداد از دید علمی (سعیدی، ۱۳۴۴: ۸۹)، توانایی طرح صحیح مسائل (سعیدی، ۱۳۶۹: ۱۶) صخه می‌گذارد و معتقد به چاره‌اندیشی برای از میان برداشتن معضلات مکانی است (سعیدی، ۱۳۶۹، ۱۶). در این رویکرد وجه عینی و عملی مسائل فضایی (سعیدی، ۱۳۶۹: ۱۶) اهمیت دارد و در سازمان‌دهی فضایی نیز دستیابی به شبکه‌ای منظم و سلسله‌مراتبی از واحدهای سکونتگاهی و حفاظت و پایداری وضع موجود (سعیدی، ۱۳۹۲: ۱۲)، پیش‌بینی درست تبعات دخالت و تغییر در اجزاء نظام‌های فضایی (سعیدی، ۱۳۹۲: ۱۵)، نظم‌بخشی به روابط فضایی با تأکید بر سطوح سلسله‌مراتبی سکونتگاه‌ها (سعیدی، ۱۳۹۲: ۱۶) را امری قابل‌دستیابی می‌داند. در این راستا، بهره‌گیری از شیوه قیاس برای دستیابی به توسعه و برای مشاهده امور آنگونه که باید دیده شوند (سعیدی، ۱۳۸۹: ۵-۷) و امکان‌پذیری فهم سلسله‌مراتبی نظام‌ها (سعیدی، ۱۳۹۱: ۱۲؛ سعیدی و همکاران، ۱۳۹۴: ۱۱) را به‌مثابه روش‌شناسی خود برمی‌گزیند. هم‌چنین در دو راهی انتخاب میان ساختارها و اراده انسانی، نقش تعیین‌کنندگی ساختار فضایی در نحوه کارکردهای جامعه (سعیدی، ۱۳۹۱: ۱۲) و تقدم کل‌گرایی بر جزء‌گرایی (سعیدی، ۱۳۸۴: ۵۴) و تقدم نگاه منطقه‌ای بر نگاه بخشی (سعیدی، ۱۳۸۴: ۵۴) را تصدیق می‌کند. ولیکن از سوی دیگر، با نقد برنامه‌ریزی از بالا به پایین (سعیدی، ۱۳۹۲: ۱۲)، تأکید بر توانمندسازی جامعه مدنی از طریق یادگیری (سعیدی، ۱۳۸۳: ۲۰)، تأکید بر اصلاح ساختارهای فضایی (سعیدی، ۱۳۹۱ الف: ۱۳-۱۴)، نقد اقتصاد مقیاس و عقلانیت اقتصادی در ارائه خدمات عمومی به روستاها (سعیدی، ۱۳۷۷: ۲۱)، پذیرش خاص بودن نظم فضایی سکونتگاه‌ها (سعیدی، ۱۳۷۵: ۶۷-۶۸)، تأکید بر مفهوم توسعه پایدار (سعیدی، ۱۳۷۷: ۱۸)، توجه به هزینه‌های اجتماعی و زیست‌محیطی (سعیدی، ۱۳۷۷: ۱۹)، احترام به سنت‌های گوناگون و متنوع فرهنگی (سعیدی، ۱۳۹۲: ۱۸)، روستاگرایی (سعیدی و طالشی، ۱۳۸۳: ۱۴)، مخالفت با سیاست همه‌چیزدانی (سعیدی و فتاح‌پور، ۱۳۸۱: ۴۰)، تأکید بر جغرافیای جنسیت (خانی و سعیدی، ۱۳۸۸)، تأکید بر جنبه‌های ذهنی تولید فضا و توجه به ساختار فضایی شبکه‌ای در حوزه انسان‌گرایی قابل‌ردیابی است. اگرچه روش‌شناسی پارادایم علم فضایی هم‌چنان در کانون مباحث آن و رویکرد انسان‌گرایی در حاشیه (عمدتاً به‌صورت نظریه‌ای و در بخش‌های پایانی نوشتارها) قرار دارد و هنوز مطالعات تجربی برای امکان‌پذیری پیوند میان این دو رویکرد در بستر جغرافیای اجتماعی ایران ارائه نشده و میدان نقد و پژوهش نظری و تجربی به‌روی پژوهش‌گران ایرانی باز است.



رویکرد پویا ساختاری-کارکردی ما را با انبوهی از پرسش‌های دشوار باقی می‌گذارد بی‌آنکه پاسخی برای آن‌ها تدارک ببیند: (۱) چگونه می‌توان هم خواهان تحمیل یک نظام فضایی سلسله-مراتبی بر فضاهای کشور بود و هم سازمان سلسله‌مراتبی و پیامدهای آن (انزوای شهرهای کوچک و حاشیه‌ای شدن روستاها) را بر مبنای نظریه شبکه منطقه‌ای نقد کرد؟ (۲) چگونه می‌توان با حمایت از یک نظم جهانشمول کریستالری در صدد درک تفاوت‌های ناحیه‌ای و مشارکت آن‌ها در فرایند برنامه‌ریزی فضایی بود؟ (۳) چگونه می‌توان با مرکزیت‌بخشیدن به انسان عقلانی-اقتصادی، جایگاه مناسبی را هم برای ارزش‌ها و دغدغه‌های فرهنگی و زیست‌محیطی انسان فراهم کرد؟ (۴) چگونه می‌توان هم از شیوه قیاس، روش علمی و صلاحیت مطلق برنامه‌ریز حمایت کرد و سپس از طریق مخالفت با سیاست همه‌چیزدانی یک برنامه‌ریزی فضایی از پایین به بالا را تجویز کرد؟ (۵) چگونه می‌توان هم از نظریه سلسله‌مراتبی و هم از نظریه شبکه‌ای در بستر جغرافیای ایران استفاده کرد؟ (۶) و در نهایت، چگونه می‌توان در حالی که بر تقدم کل‌گرایی بر جزء‌گرایی تأکید می‌کنیم خواهان برنامه‌ریزی از پایین به بالا باشیم؟ پرسش‌های مذکور از میان پرسش‌های متعددی مطرح می‌شود که از درون رویکرد پویا ساختاری-کارکردی آشکار می‌شوند و هنوز در بستر جغرافیایی ایران پاسخ عملی برای آن‌ها وجود ندارد. بخش عمده‌ای از دشواری‌های موجود در رویکرد پویا ساختاری-کارکردی ناشی از این است که فضا و انسان در این رویکرد به گونه‌ای مستقل از یکدیگر مفهوم‌سازی شده‌اند. به همین سبب، علیرغم این که رویکرد پویا ساختاری-کارکردی معتقد است که چارچوب مفهومی آن از فلسفه کانت، فلسفه هگل، نظریه سیستمی، پارادایم علم فضایی، ایده منطقه‌بندی‌های روزانه و نظریه شبکه منطقه‌ای تشکیل می‌شود اما، پژوهش‌های تجربی صورت گرفته سهم بسیار ناچیزی را از ایده منطقه‌بندی‌های روزانه و ایده شبکه منطقه‌ای به خود اختصاص می‌دهد.

تدارک هر پاسخی پیش از آن که نیازمند بازتعریف مفهوم انسان و فضا باشد مستلزم بازتعریف هویت جغرافیدانان و برنامه‌ریزان براساس تجارب گذشته و چشم‌اندازهای پیش‌رو در برنامه‌ریزی است. اینک پس از دو دهه تجربه، اطمینان تحلیل‌گران سیستم‌ها به این روش‌ها تضعیف شده است (Allmendinger, 2002, 59) و به قول فالودی برنامه‌ریزی علمی دیگر سرایی بیش نیست (Ibid: 60). دو ناحیه در حال توسعه و جدید در تفکر سیستمی شامل نظریه بی‌نظمی و نظریه آشوب می‌شوند (Ibid: 61). نظریه آشوب بار دیگر تأییدی بر پیش‌بینی‌ناپذیری و عدم قطعیت عامل انسانی است. اما مجدداً باید مراقب دام نخبه‌گرایی مستتر در این نظریه بود. طرح نظریه بی‌نظمی توسط برنامه‌ریز مترادف با توانایی درک بی‌نظمی توسط او نیست. برنامه‌ریز با استمداد از همین مفهوم و با غفلت از این مسئله که پیچیدگی‌ها آن‌چنان از دامنه شناخت

برنامه‌ریز فاصله دارند که حتی او را نیز یارای مواجه با آن نیست، از همان ابتدا هرگونه روزنه‌ای را برای مشارکت مردمی می‌بندد. از سوی دیگر، این تفکر تاکنون در برنامه‌ریزی رایج بوده که برنامه‌ریز باید میان منافع فردی و منافع جمعی توازن برقرار کند. اما پژوهش‌های اخیر نشان داده‌اند که دیوانسالاران [و از جمله برنامه‌ریزان] صرفاً به دنبال منافع عمومی نیستند، بلکه بیشتر به دنبال اهداف شخصی خود هستند (Gamper and Turcanu, 2009: 523).

جبرگرایی فضایی هم‌چنان می‌تواند در کانون مباحث برنامه‌ریزی باقی بماند و توسعه‌نیافتگی جغرافیایی به‌جای این‌که متوجه اراده، عمل و مسئولیت افراد و برنامه‌ریزان بشود به ساختارهای فضایی پنهان و غیرقابل‌مشاهده نسبت داده شود. گزینه دیگر این است که برنامه‌ریزی انسان‌گرا جایگاه کانونی خود را در مطالعات و برنامه‌ریزی فضایی ایران پیدا کند. البته، هم‌چنان که تاریخ اندیشه نشان داده است همواره موضع سومی نیز وجود دارد، ولی بدیهی است که نمی‌توان با نگرش ساختارگرایانه به انتظار کارآفرینی، خلاقیت و توانمندسازی مردم و مکان‌ها در عصر جهانی‌گرایی نشست. رویکرد کلان‌نوشتار حاضر این است که انسان‌گرایی بهتر است به‌مثابه بخش مکمل پوزیتیویسم نگرسته شود. رلف نیز معتقد است که علیرغم مخالفت پدیدارشناسی با بسیاری از پیش‌فرض‌ها و روش‌های علم پوزیتیویستی و علم‌گرایی، اما نباید آن را به‌مثابه نگرشی ضدعلم و غیرعقلانی نگرست. [انسان‌گرایی همچون] پدیدارشناسی به‌جای مخالفت با علم، معتقد است که علم الگوی اولی و ممتاز معرفت نیست و اندیشه علمی بر سایر اشکال تفکر ارجحیت ندارد (Pickles, 2009: 53). یکی از تغییرجهت‌های عمده در رویکرد پویش ساختار-کارکردی توجه به منطقه‌بندی‌های روزانه است که جایگاه فرد و ذهنیت را برجسته می‌کند. به‌قول هاروی، چرا باید این پیش‌فرض را بپذیریم که فضا-زمان تنها زمانی وجود دارند که قابل‌سنجش و کمی-کردن به روش‌های سنتی هستند (Harvey, 1969). برنامه‌ریزی فضایی باید به‌سوی نحوه درک فضای جغرافیایی از منظر جامعه مدنی حرکت کند و آن‌ها را در فرایند برنامه‌ریزی دخالت بدهد. در این میان، پارادیم علم فضایی و نظریه کریستالر تنها می‌توانند به مثابه نقطه شروع و نه به‌عنوان نقطه پایانی تحلیل نظام‌های ناحیه‌ای مورد استفاده قرار بگیرد.

هم‌چنین مفهوم قدرت باید موقعیت مناسب خود را در نظریه برنامه‌ریزی فضایی ایران بیابد. هدف این نیست که قدرت یک عامل گریزناپذیر و آزاردهنده در نظر گرفته شود و یا از سوی دیگر، به سادگی با آن برخورد کرده و تصور کنیم که می‌توانیم برنامه‌ریزی فضایی را بدون عامل قدرت (قدرت به مثابه متغیر خنثی) مفهوم‌سازی و عملیاتی کنیم. هدف این است که روابط قدرت و کیفیت آن پس از انجام گفت‌وگو میان فضاها و گروه‌های اجتماعی متفاوت شکل بگیرد و جغرافیای قدرت نیز پیوسته در حال جابجایی میان فضاها و گروه‌های اجتماعی متفاوت باشد.



برنامه‌ریزان ممکن است تصور کنند که حرفه تخصصی‌شان با مشارکت مردم تضعیف می‌شود (Cadwallader, 1985: 270) ولی برخلاف نگرش برنامه‌ریزی فضایی کلاسیک که معتقد است محلی‌ها مشکلاتشان را به وضوح می‌شناسند (Riddell, 2004: 50)، معتقدیم که الزاماً یک فرد محلی در مقایسه با برنامه‌ریز نسبت به شرایط محلی از دانش بیشتری برخوردار نیست و برنامه‌ریزان همواره نقش خود را در برنامه‌ریزی فضایی حفظ خواهند کرد. خوشبختانه رویکرد پویای ساختاری-کارکردی بیشتر براساس مطالعات نواحی روستایی تدوین شده و این محیط‌ها زمینه‌های مناسبی برای برداشتن اولین گام‌های یک سفر طولانی و پرپیچ و خم است. اگر جغرافیدانان پذیرفته‌اند که برنامه‌ریزی دیگر از صلاحیت مستحکم گذشته‌اش برای تولید نخبه‌گرایانه فضا برخوردار نیست، اکنون باید نشان بدهند که چگونه با مشارکت حداکثری می‌توان این فضاها را تولید کرد. به قول آلمندینگر آن‌ها باید با خود اندیشه کنند که چگونه می‌توانند با بازیگران مختلف در مقیاس‌های مختلف همکاری کنند (Allmendinger et al, 2009: 618). این امر مستلزم تلاش برای پیوند کارکردی مکان‌ها به جای گسستگی سیاسی فضاها و درک تفاوت‌های ناحیه‌ای به جای جستجوی نظم‌های جهانشمول فضایی است.

منابع

- خانی، فضیله؛ سعیدی، عباس، فضای اجتماعی، راهبری عمومی و جنسیت، فصلنامه جغرافیا، شماره ۲۳، صص. ۵۹-۷۶، ۱۳۸۸.
- سعیدی، عباس، جغرافیای شهری چیست، مجله جستارهای ادبی، شماره ۱، صص ۸۹-۱۰۲، ۱۳۴۴.
- سعیدی، عباس، نظری به انسان به عنوان یک پدیده جغرافیایی، مجله جستارهای ادبی، شماره ۴۲، صص. ۲۰۴-۲۱۵، ۱۳۵۴.
- سعیدی، عباس، دامنه، شالوده و هدف‌های جغرافیای روستایی، رشد آموزش جغرافیا، شماره ۲۴، صص. ۱۲-۱۶، ۱۳۶۹.
- سعیدی، عباس، جایگاه روستاهای کوچک در برنامه‌ریزی توسعه سرزمین، فصلنامه تحقیقات جغرافیایی، شماره ۴۳، صص. ۶۷-۷۶، ۱۳۷۵.
- سعیدی، عباس، توسعه پایدار و ناپایداری توسعه روستایی، مجله مسکن و محیط روستا، شماره ۸۲، صص. ۱۷-۲۲، ۱۳۷۷.
- سعیدی، عباس؛ فتاح‌پور مریکی، داراب، نگاهی به الزامات ساماندهی روستاهای کوچک عشایری: مطالعه موردی روستاهای ناحیه بازیافت، فصلنامه مسکن و محیط روستا، شماره ۹۸، صص. ۳۲-۴۱، ۱۳۸۸.

- سعیدی، عباس؛ طالشی، مصطفی، ناپایداری سکونتگاه‌های کوچک کوهستانی ناحیه آلاداغ در شمال خراسان، مجله جغرافیا و توسعه ناحیه‌ای، شماره ۳، صص. ۱-۲۹، ۱۳۸۳.
- سعیدی، عباس، ناکارآمدی ساختاری- عملکردی نظام‌های فضایی ناحیه‌ای (مورد: ناحیه باغ‌ملک شرق خوزستان)، فصلنامه جغرافیا و توسعه ناحیه‌ای، شماره پنجم، صص. ۴۳-۶۰، ۱۳۸۴.
- سعیدی، عباس، برنامه‌ریزی فضایی، در سعیدی عباس (سرویراستار): دانشنامه مدیریت شهری و روستایی، تهران: بنیاد دانشنامه بزرگ فارسی، ۱۳۸۷.
- سعیدی، عباس، محیط، فضا و توسعه: بحثی در ضرورت توسعه یکپارچه روستایی-شهری، فصلنامه مسکن و محیط روستا، شماره ۱۳۱، صص ۳-۱۲، ۱۳۸۹.
- سعیدی، عباس، پویش ساختاری-کارکردی: رویکردی نظام‌وار در مطالعات مکانی-فضایی، فصلنامه جغرافیا، شماره ۲۹، صص. ۷-۱۶، ۱۳۹۰.
- سعیدی، عباس، پویش ساختاری-کارکردی: رویکردی بدیل در برنامه‌ریزی فضایی، فصلنامه اقتصاد فضا و توسعه روستایی، شماره ۱، صص ۱-۱۸، ۱۳۹۱الف.
- سعیدی، عباس، مفاهیم بنیادین در برنامه‌ریزی کالبدی-فضایی (بخش نخست)، فصلنامه برنامه‌ریزی کالبدی-فضایی، شماره ۱، صص ۹-۲۹، ۱۳۹۱ب.
- سعیدی، عباس، مفاهیم بنیادین در برنامه‌ریزی کالبدی-فضایی (بخش دوم)، فصلنامه برنامه‌ریزی کالبدی-فضایی، شماره ۳، صص ۱۱-۲۴، ۱۳۹۲الف.
- سعیدی، عباس، پیوستگی توسعه روستایی-شهری در قالب منظومه‌های روستایی، فصلنامه برنامه-ریزی کالبدی-فضایی، شماره ۴، صص ۱۱-۲۰، ۱۳۹۲ب.
- سعیدی، عباس؛ جندقیان بیدگلی، سعیدرضا؛ محبی، علی‌اکبر، واریسی پویش ساختاری-کارکردی در مطالعات منطقه‌ای (مورد: مطالعه تطبیقی نواحی آران-بیدگل (کاشان) و راز-جرگلان (بجنورد))، فصلنامه جغرافیا، شماره ۴۴، صص. ۷-۲۳، ۱۳۹۴.
- شافر، فرانس، درباره مفهوم جغرافیای اجتماعی، ترجمه عباس سعیدی، مجله رشد آموزش جغرافیا، شماره ۱۸، صص. ۴-۷، ۱۳۶۸.
- Khani F.; Saidi A., Social Space, Public Policy and Gender, Geography, Vol. 23, pp. 59-76, 2010. [in Persian]
- Saidi A., What Is Urban Geography?, Literary Studies, Vol. 1, pp. 89-102, 1965. [in Persian]
- Saidi A., Thinking about Man as a Geographical Phenomenon, Literary Studies, Vol. 42, pp. 204-215, 1975. [in Persian]
- Saidi A., Scope, Principles and Goals of Rural Geography, Roshd-e-Amozesh-e-Geographi, Vol. 24, pp. 12-16, 1991. [in Persian]
- Saidi A., The Position of Small Rural Settlements in Territorial Development Plans in Iran, Geographical Research, Vol. 43, pp. 67-76, 1996. [in Persian]

- Saidi A., Sustainable Development and the Unsustainability of Rural Development, Housing and Rural Environment, Vol. 82, pp. 17-22, 1998. [in Persian]
- Saidi A., Fatahpour Maryaki D., Spatial Planning Implications for Small Nomadic Villages, Housing And Rural Environment, Vol. 98, pp. 32-41, 2002. [in Persian]
- Saidi A., Taleshi M., Unsustainability of Small Rural Settlements in Aladagh Region of North of Khorasan, Geography and Regional Development, Vol. 3, pp. 1-29, 2004. [in Persian]
- Saidi A., Structural and Functional Inefficiency of Regional and Spatial Systems: The Case of Bagheh Malek Region (East Of Khoosstan), Geography and Regional Development, Vol. 5, pp. 43-60, 2005. [in Persian]
- Saidi A., Spatial Planning, In Encyclopedia of Urban and Rural Management Edited by Abbas Saidi et al., Tehran: The Foundation of Great Persian Encyclopedia, 2008. [in Persian]
- Saidi A., Environment, Space and Development: A Discussion on Urgent Integrated Rural-Urban Development, Housing and Rural Environment, Vol. 131, pp. 3-12, 2010. [in Persian]
- Saidi A., Structural-Functional Dynamism: A Systematic Approach in Spatial Studies, Geography, Vol. 9, pp. 7-16, 2011. [in Persian]
- Saidi A., Structural-Functional Dynamism: An Alternative Approach to Spatial Planning, Economy, Space And Rural Development, Vol. 1, pp. 1-18, 2012a. [in Persian]
- Saidi A., Fundamental Terms and Conceptions in Physical Spatial-Planning, Physical-Spatial Planning, Vol. 1, pp. 9-29, 2013b. [in Persian]
- Saidi A., Fundamental Terms and Conceptions in Physical Spatial-Planning (Part II), Physical-Spatial Planning, Vol. 1, pp. 11-24, 2013a. [in Persian]
- Saidi A., Rural-Urban Integrity in the Form of Rural Constellations, Physical-Spatial Planning, Vol. 4, pp. 11-20, 2013b. [in Persian]
- Saidi A., Jandaghian S.R., Mohebb A.A., Appraising the "Structural-functional Dynamics" in Regional Studies: The Comparative Study of Aran-Bidgol and Raz-Jargalan Areas, Geography, Vol. 44, pp.7-23, 2015. [in Persian]
- Schaeffer F., Bemerkungen Zur Entwicklung Der Sozialgeographie, A. Saidi (Trans.), Roshd-e-Amozesh-e-Geographi, Vol. 18, pp. 4-7, 1989. [in Persian]

- Ahamer, G., Human Geography Trains: Diverse Perspectives on Global Development, Multicultural Education & Technology Journal, Vol. 6(4), pp. 312 – 333, 2012.
- Allmendinger Ph.; Haughton, G., Soft paces, Fuzzy Boundaries, and Metagovernance: The New Spatial Planning in The Thames Gateway, Environment and Planning, Vol. 41, pp. 617-633, 2009.
- Allmendinger Ph., Planning Theory, UK: Palgrave Publisher, 2002.
- Barnes T.J., From Region to Space, in The Wiley-Blackwell Companion to Human Geography Edited by John A. Agnew and James S. Duncan, UK: Blackwell Publishing Ltd, 2011.
- Barnes T.J., Reopke Lecture in Economic Geography: Notes from the Underground: Why the History of Economic Geography Matters: The Case of Central Place Theory, Economic Geography, Vol. 88(1), pp. 1-26, 2012.
- Bringuier J.C., Conversations with Jean Piaget, Springer-Verlag, Vol. 17 (3), pp. 56-61, 1980.
- Buttiner A., Humanism and Relevance in Geography, Scottish Geographical Journal, Vol. 115 (2), pp. 103-116, 1999.
- Cadwallader, M.T., Analytical Urban Geography: Spatial Patterns and Theories, New Jersey: Prentice Hall, 1985.
- Copson, A., What Is Humanism? in Copson, A.; Grayling, A.C., The Wiley Blackwell Handbook of Humanism, UK: John Wiley & Sons Ltd., 2015.
- D'Orville, H., New Humanism and Sustainable Development, Cadmus, Vol. 2 (5), pp. 90-100. 11, 2015.
- De Filippis, J., On Spatial Solutions to Social Problems, Cityscape: A Journal of Policy Development and Research, Vol.15 (2), pp. 69-72, 2013.
- Douglass, M., A Regional Network Strategy for Reciprocal Rural-Urban Linkages: An Agenda for Policy Research with Reference to Indonesia, Third World Planning Review, Vol. 20 (1), pp. 1-33, 1998.
- Entrikin, J.N, Tepple, J.H, Humanism and Democratic Place-Making in Approaches to Human Geography Edited by Valentin, G., Aitken, S., London: SAGE Publications, pp. 30.42, 2006.
- Felgenhauer, T., Regional Identity as Celebration and Routine-Mitteldeutschland S Glorification and Its Taken-For-Granted Meaning in Media Content, European Journal of Cultural Studies, Vol. 13(1), pp. 63–80, 2010.
- Forer, P., A Place for Plastic Space? Progress in Human Geography, Vol. 2(2), pp. 230-267, 1978.
- Gamper, C.D.; Turcanu, C., Can Public Participation Help Managing Risks from Natural Hazards? Safety Science, Vol. 47, pp. 522-528, 2009.
- Glasson, J.; Marshall T., Regional planning, US: Routledge, 2007.

- Hartshorne, R., Perspective on the Nature of Geography, US: AAG Publication, 1959.
- Harvey, D., Explanation in geography, London: Edward Arnold Press, 1969.
- Holt-Jensen, A., Geography: History and Concepts: A Student's Guide, London: SAGE publisher, 2004.
- Martin, R., Regional Economic Resilience, Hysteresis and Recessionary Shocks, Journal of Economic Geography, Vol. 12, pp. 1-3, 2012.
- Michnowski, L., Eco-Humanism and Popular System Dynamics as Preconditions for Sustainable Development, Vol. 3 (2), pp. 31-50, 2008.
- Padawang, R., Humanistic Planning and Urban Flood Disaster governance in Southeast Asia: Metro Manila and Jakarta, Singapore: Asia Research Institute, 2014.
- Pickles, J., Phenomenology, Science and Geography: Spatiality and the Human Sciences, UK: Cambridge University Press, 2009.
- Pike, A.; Rodríguez-Pose, A.; Tomaney, J., What Kind of Local and Regional Development and for Whom?, Regional Studies, Vol. 41 (9), pp. 1253-1269, 2007.
- Riddell, R., Sustainable Urban Planning: Tipping the Balance, USA: Blackwell Publishing Ltd, 2004.
- Ruppert, K., The Concept of Social Geography, GeoJournal, Vol.9 (3), pp. 255-260, 1984.
- Stanford Encyclopedia of Philosophy, <http://plato.stanford.edu/entries/kant-science/>, 2016
- Tamdgidi, M.H., Advancing Utopistics: The Three Component Parts and Errors of Marxism, US: Paradigm Publishers, 2007.
- Thrift, N., Space: The Fundamental Stuff of Geography in Cilfford, N.; Holliway, S.; Rice, S.P.; Valentine, G., Key Concepts in Geography, London: SAGE Pub., pp. 95-107, 2009.
- Tucker, K., Anthony Giddens and Modern Social Theory, London: SAGE publisher, 1998.
- Varela, Ch.R., Science for Humanism: the Recovery of Human Agency, USA and Canada: Routledge Publisher, 2009.
- Wandersman, A., Applying Humanism, Behaviourism, and a Broader Social Developmental View to Understanding and Researching the Design Process in Russell, J., the Behavioural Basis of Design, US: McGraw-Hill Inc., 1978.